



۲۰۱۶/۱۱/۲۶

علامه عبدالحی حبیبی

بلخ، یکی از پایگاه‌های علوم اسلامی

قرن چهارم هجری عصریست که سامانیان بلخی در ماوراء النهر حکمرانی داشتند، و درین طرف آمو ارباغ خراسان یعنی بلخ - هرات - مرو - نساپور نیز داخل پادشاهی آل سامان بود، ولی امرای محلی مانند فریغونیان در جوزجان و حکمرانان لودی در ملتان و پشتون در سلسله کوهسار سلیمان و روه و آل بانجور در تخارستان و شاران در غرستان و بقایای شیران در بامیان و لویکان بقایای کوشانی در غزنه و گردیز و اخلاف صفاری در سیستان و وادی هلمند و اخلاف کابلشاهان در وادی دریای کابل و امرای اندراب در کوهسار هندوکش و سوریان در غور و آل محتاج در چغانیان و سیمجوریان در نساپور و طوس و هرات بطور مستقل یا نیمه مستقل حکم میراندند و مردم آسیای میانه در آشوب این گونه ملوک طوایف سرگردان و پریشان بودند. از بین این امرای محلی امیر سبکتگین ولد جوق قرا بجکم که مرد نو مسلم کرامی کافی و دلاوری بود در ۲۷ شعبان ۳۶۶ ق بر تخت شاهی غزنه نشست و از دریای سند تا ری و از آمو تا سواحل بحیره عرب حکم راند و چون در سال (۳۸۷ هـ) بمرد، پسرش محمود سلطان معروف و جهانکشای غزنه بجایش نشست، و درین قسمت شرقی دنیای اسلامی آنوقت، شاهنشاهی عظیمی تشکیل داد و اکثر ملوک طوایف و امرای محلی را هم از بین برد. درینوقت خلافت اسلامی دو مرکز مهم داشت که یکی قدرت فاطمیان اسماعیلی مصر در قاهره، و دیگر خاندان آل عباس در بغداد باشد.

این هر دو خاندان اگر چه هاشمیان اصیل، منسوب بدودمان نبوت بودند، ولی فاطمیان مصر چون مستقیماً حسینی و فاطمی و علوی بودند، بنا بر نظریه (امامت معصوم) خود را احق به آن میدانستند و هم در دنیای اسلام اخلاف دیگر حضرت امیر المؤمنین علی بوده اند، که سلطه آل عباس را مشروع ندانسته و برای بدست آوردن مقام امامت و خلافت میکوشیدند.

چون بعد از انحلال نیروی سامانیان قدرت سیاسی خراسان عملاً در غزنه و بدربار سلطان محمود تمرکز کرد، هر دو مرکز خلافت، از قاهره و بغداد کوشش داشتند، تا ازین نیروی عظیم سیاسی کار بگیرند و یا لاقلاً آنرا مقابل و خصم خود نگردانند، و این هر دو دربار با ارسال سفرای خود بدربار غزنه اقدام کردند.

سلطان محمود با ملاحظه اوضاع روحی و فکری مردم و منافع سلطنت خویش نمیتوانست سلطه روحی و مادی فاطمیان دور دست اسماعیلی را در کشور خود راه بدهد و بنابراین هنگامیکه تمام خراسان برو مسلم شد، و عبدالملك سامانی را بشکست، به دربار خلیفه القادر بالله عباسی نامه بی نوشت و القاب یمین الدوله و امین الملّه

محمود ولی امیر المومنین را از دربار بغداد یافت و خلعت های گرانمایه خلیفه را به دربار عام بلخ پوشید. (ذیحجه ۳۸۹ هـ) عتبی ۲۱ و چون در (سال ۴۰۳) رسول عزیز مصر الحکیم فاطمی بنام تاهرتی بدربار محمود آمد، بقول گردیزی "مرآن رسول را پیش خود نگذاشت و بفرمود تا او را به حسن بن طاهر بن مسلم علوی سپردند، و حسن تاهرتی را بدست خویش گردن بزد به شهر بست" (زین الاخبار ۱۸۱).

در قلمرو سلطنت محمود دو فرقه اسلامی در اکثریت بودند: یکی فرقه اهل سنت حنفی مذهب که يك مرکز علمی و فکری ایشان بلخ بود. دوم شیعیان اثنا عشری آل محمد که در اکثر بلاد خراسان و عراق زندگی داشتند و در مسئله امامت با اسماعیلیان درین امر اختلاف کردند، که ایشان بعد از امام ابو عبدالله جعفر الصادق (متوفی ۱۴۸ هـ) پسرش موسی الکاظم (متوفی ۱۸۳ هـ) را امام هفتم میدانستند، ولی اسماعیلیان باطنیه اهل تاویل فرزند دیگر امام جعفر صادق یعنی اسماعیل را (امام معصوم) می شمردند (ضحی الاسلام ۲۱۱/۳).

سلطان محمود چون رقابت اسماعیلیان مصری را با خلفای بغداد به چشم سر می دید، برای اینکه منافع خود را در سایه خلافت بغداد حفظ کرده و هم رعایای اثنا عشری خود را خویش داشته باشد سیاست شدیدی را در مقابل دربار قاهره و پیروان آن بکار بست تا جایکه میگفت: "من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده ام در همه جهان و قرمطی می جویم و آنچه یافته آمد و درست گردد، بر دار میکشند". (بیهقی ۲۰۸).

این سیاست که محمود طرح کرده بود بعد از در گذشت او در عصر پسرش مسعود نیز با همین شدت تعقیب شد، و حتی رقبای درباری مخالفان خود را همواره به تهمت قرمطیت و باطنیت از بین می بردند، و خود مسعود هم وزیر بزرگ سلطان محمود امیر حسنک میکالی نشابوری را که بگفته بیهقی از "پدریان" بود و در زمان زندگی محمود، شهزاده مسعود ازو رنجشی داشت به بهانه قرمطی بودن در بلخ بر دار کشید، در حالیکه خود سلطان محمود درباره حسنک گفته بود: "وی را من پرورده ام و با فرزندان و برادران من برابر است، اگر وی قرمطی است من هم قرمطی باشم". (بیهقی ۲۰۸)

در حقیقت باید گفت که سبکتگین پدر سلطان محمود بقول تاریخ سیستان و عتبی "مردی کرامی بود" و خود محمود هم طوریکه ابن خلکان از کتاب مغیت الخلق امام الحرمین عبدالملک جوینی معاصر سلطان نقل نموده حنفی بود، تا به تلقین فقال مروزی فقیه معروف، بمذهب امام شافعی گروید (وفیات الاعیان) در چنین حال توقع نباید داشت که شاهان غزنوی از تمایلات خاص مذهبی بری باشند، و باز همین جذبات را در منافع سیاسی بکار نبرده باشند، و بنا برین است که قاضی منهاج سراج جوزجانی درباره سبکتگین هم گوید "و در عهد او کارهای بزرگ بر آمد، و ماده فساد باطنیه از خراسان قلع کرد". (طبقات ناصری ۲۷۷۱).

قرن چهارم هجری به چنین بحرانیهای سیاسی و فکری مقارن بود، و چنانچه دیده میشود از همان وقتیکه لشکریان فاتح عرب در حدود ۱۸-۲۲ هـ بقیادت احنف بن قیس تمیمی صفحات جنوب آمو را تا تخارستان کشودند، (طبری ۲۴۴/۳ و ابن اثیر ۱۶/۳).

درینوقت بشهادت هیون - تسنگ زایر چینی نوبهار بلخ مرکز دین بودایی بود و مسلمانان توانستند آن معابد قدیم را از بین بردارند و بلخ رامبداء سوقیات لشکری و مرکز پرورش فکر اسلامی بسازند، و همین وضع تا مدت پنج قرن آینده دوام داشت و ما بینیم که علوم اسلامی مانند تفسیر و حدیث و فقه و هم فکر تصوف و کلام و برخی از علوم در آن پرورده میشود، و این شهر را قباً الاسلام و یا بقول مولف فضایل بلخ "دارالفقاهه" و

"دارالاجتهاد" می نامند.

درین پنج قرن بسی از رجال دینی و علمای عربی را در بلخ می بینیم، و هم رجال بلخی را در مراکز فقهی و علمی عرب در حجاز و کوفه و بصره و بغداد و غیره می یابیم که بانتقال علوم اسلامی بخراسان و بلخ می پردازند. مثلاً ابو مطیع بلخ متوفاً (۱۰۴ هـ) کسی است که از بلخ به خدمت ابو حنیفه پیوست، و در فقه و فتوا بدرجه رسید که امام ابو حنیفه بحضور خود او را به دادن فتوا گماشت و امام مالک بن انس می گفت: "در بلخ قاضی ای است که قایم مقام انبیاء است". (فضایل بلخ ۱۷۷) و حتی ابو یوسف قاضی بغداد که اعلم اصحاب امام ابو حنیفه بود گفتی: "لیس ماورا الجسرا فقه من ابی مطیع البلخی" و هم یحیی بن اکثیم قاضی بغداد و بصره (۲۴۲/۱۵۹ هـ) در باره علمای بلخ گفته بود: "در هیچ شهر آن علماء و فضلاء دیده نشود که در بلخ" (فضایل ۲۴).

اکثر علمای بلخی بطلب علم در مراکز علمی اسلامی گشت و گذار داشتند، مثلاً عمر بن هارون بلخی که از اجله محدثان و فقها است و او را "بحر علم" میخوانند، متوفاً (۶۹۱ هـ) بطلب علم به بصره رفته بود (فضایل ۳۹۱) و قاضی القضاة ابو علی حسن و خشی متوفاً (۴۷۱ هـ) به عراقین و مصر بطلب حدیث رفت و متحاً در اصفهان مستملی حافظ ابو نعیم محدث و صوفی بزرگ بود (فضایل ۴۰۰) و باید گفت نه تنها مردان بلخ برای تحصیل علم، به خدمت امام ابو حنیفه میرفتند و در درسگاههای هر علم و مدارس اسلامی شامل بودند (فضایل ۴۳/۲۹) بلکی زنان این شهر نیز سفرهای علمی داشتند، چنانچه مهد علیه خاتون شیخ احمد خضرویه عارف معروف بلخی در حدود (۲۳۰ هـ) به طلب علم سفری کرد، و مؤلف فضایل بلخ درباره او گوید: "و خاتون شیخ احمد خضرویه کتاب التفسیر روایت کرده از صالح بن عبدالله، و چنین گوید که ضیاع و عقار خود را به هفتاد و نه هزار درم بفروخت و احرام حج کرد، و چون به مکه رسید و حج اسلام آورد، و از مناسک فارغ شد، روی به آموختن علم آورد، هفت سال آنجا مقام کرد. در جمع علوم ماهر شد و احادیث سماع کرد، آن گاه به بلخ آمد" (فضایل ۲۷۲).

اکثر علمای بلخ از تابعین و تبع تابعین و بعد از آن راویان احادیث و دارای مقام اجتهاد در فقه بودند و نظام الملك طوسی يك مدرسه نظامیه را درین شهر را نیز تاسیس کرده بود، که قاضی القضاة حسن و خشی در آن درس حدیث میداد (لسان المیزان ۲/۲۴۱) (و حتی "خواص و عوام بلخ، اغلب فقیه و متدین بودند و از برای عوام، مسائل پارسی درس گفتندی تا فایده ی باشد" (فضایل ۴۸).

بدینصورت اگر ما نامهای ائمه بزرگ و مؤلفان قدیم تفسیر و حدیث و فقه و تصوف بلخ را گرد آوریم کتاب قطوری خواهد شد و برخی از مؤلفان قدیم عهد تابعین و تبع تابعین و بعد ازان در تفسیر و حدیث و فقه و تصوف و علوم عقلی مانند کلام و فلسفه و فلکیات و ریاضی و غیره بلخی بوده اند و یا بدین مکتب دانش نسبتی داشته اند، که برای مثال ابو زید احمد بن سهیل (۲۳۵ / ۳۲۲ هـ) فیلسوف و سیاسی و جغرافی دان و مؤرخ بلخی و مؤلف ۳۵ جلد کتاب در شرایع و فلسفه و ادبیات و نجوم و ریاضی و علوم قرآنی و کلام و سیاست را نام توان برد، که کتابی بنام "مناقب بلخ" هم داشت، (فضای ۶۰ معجم الادباء ۱/۲۹ الفهرست ۸۹۱).

از مفسران قدیم اواخر تابعین مقاتل بن سلیمان بلخی متوفاً (۱۵۸ هـ) است که در مسجد جامع بلخ تفسیر و کلام و احادیث را در اوایل قرن دوم درس میگفت و امام شافعی گفته بود که "الناس کلهم عیال علی مقاتل فی

التفسیر " (فضایل ۱۰۸) و يك نسخه خطی تفسیر وی در کتابخانه توپ قاپو سرای استانبول موجود است. هنگامیکه در ممالک عربی اقتدار حکمرانی در دست امویان بود مردم خراسان به حمایت آل نبوت بوده اند، و نهضت ابو مسلم خراسانی در نصف اول قرن دوم هجری بر همین فکر بنیاد یافته بود و ابراهیم امام بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را از خاندان پیامبر تایید مینمودید و داعیان او هم در خراسان گشت و گذاری داشتند و او همواره گفتی: " که پرچم های سیاه بطرفداری اهل بیت پیامبر از خراسان بیرون آید " تا که خانه ابو سلمه حفص سلیمان خلال همدانی در کوفه پناه گاه شیعیان آل محمد گردید و ابو مسلم هم لشکر خویشرا از خراسان به کوفه فرستاد و سفاخ برادر ابراهیم امام را در مسجد جامع کوفه به خلافت برداشتند، و در سنه (۱۳۲ هـ) با او بیعت نمودند (الفخری ۱۲۸ زین الاخبار) و بنا برین ابو سلمه را " وزیر آل محمد " و بومسلم را امین آل محمد گفتندی (زین الاخبار).

اگر چه سلطه امویان به سعی خراسانیان دوستدار آل محمد، از بین رفت ولی آل عباس نیز بنا بر منافع خاندانی خویش روی خوشی به آل نبوت نشان ندادند، و ایشانرا رقیب خود شمردند، بنا برین بسا از رجال آل محمد به بلاد خراسان آمدند، تا از شر آل عباس در حمایت شیعیان خراسان نجات یابند.

در عصر عباسیان مذهب ابو حنیفه در خراسان و ماوراء النهر رواج کامل یافت، و بلخ یکی از مراکز مهم فقه حنفی گردید، ولی چون حنفیان قدیم، حضرت امیرالمؤمنین علی را نخستین مبداء فیوض نبوی و قوده علم میدانستند و سرچشمه فقه و تصوف بلخیان از آن منبع زلال جوشیده بود بنا برین، با رجال آل محمد و اصحاب ایشان ارادتی داشته اند، و شعار آنها این گونه اقوال بوده است:

و قد رضیت علیاً قدواً علم

فهل علی بهذا القول من عار

(فضایل ۴۴۴)

از لحاظ اوضاع فکری خراسانیان حنفی المذهب در قرن سوم و چهارم و پیش از آن این نکته در خور تأمل است، که " مکتب فقهی " حنفی در کوفه بوسیله استاد حضرت ابو حنیفه یعنی حماد بن ابوسلیمان (متوفی ۱۲۰ هـ) به ابراهیم نخعی (متوفی ۵۹ هجری) و عامر بن شراحیل شعبی (متوفی ۱۴۰ هـ) میرسد و این دو استاد از کسانی استفاضه کرده اند که از اصحاب باگاه قدوه علم، امام علی بن ابی طالب بودند، مانند شریح کندی (متوفی ۷۸ هـ) و علقمه بن قیس نخعی (متوفی ۶۲ هـ) و مسروق بن اجدع همدانی (متوفی ۶۲ هـ) و اسود بن یزید نخعی (متوفی ۵۹) و هم همین مدرسه فکری و فقهی به عبدالله بن مسعود صحابی پیامبر پیوندی دارد (صحی الاسلام ۱۸۰/۲) که او را هم از مقتبسان مشکوآ فیوض علوی دانسته اند و فیض کاشانی گوید " و کان خیر من یستندون الیه بعده ای امیرالمؤمنین ابن مسعود و ابن عباس (تفسیر صافی ۳) و جلال الدین سیوطی درباره او آرد که " و امام ابن مسعود فروی عنه اکثر مما روی عن علی (الاتقان ۱۷۸/۲) و هم خود امام ابو حنیفه بقول صاحب مشکوآ از امام جعفر صادق روایت حدیث نموده که بدین وسیله سلسله روایت حدیث مدرسه ابوحنیفه، بحضرت امام محمد باقر و اسلاف او از اهل بیت هم میرسد (مناقب ابوحنیفه از ملا علی قاری هروی ۵۴۵).

بدین نحو اگر ما مبداء مذاهب اربعه اهل سنت و تصوف و حتی تفسیر و نحو عربی را جستجو کنیم باز هم ریشه آن به قدوه علم علی ابن ابی طالب میرسد (فخر الاسلام ۲۷۶) و هم از این روست که خود امام ابوحنیفه در

اختلافاتی که بین علویان و عباسیان روی میداد، به آل محمد متمایل بود و هنگامیکه ابراهیم کواسه حضرت امام حسن و برادر محمد نفس زکیه بر منصور خلیفه عباسی شورید، امام ابو حنیفه بحمايت او بود، و بقول زفر بن هذیل که خطیب بغدادی نقل کرده، با شدت و جهر بر خلاف منصور سخن راندی (تاریخ بغداد ۹۳۲/۱۳)

و حتی وقتی منصور دو نامه معجول از طرف همین ابراهیم حسنی بنام اعمش محدث و ابو حنیفه نوشت، عمش بعد از خواندن آنرا بخورد گوسپند داد، ولی چون به ابوحنیفه رسید، آنرا بوسید و جوابش نوشت (ضحی الاسلام ۱۸۲/۲ بحواله ابن عبدالبر ۱۷) و این امر سبب شد که بین ابو حنیفه (رض) و خلیفه عباسی کدورتی پدید آمد، و در نتیجه به امر خلیفه تازیانه خورد، و بزندان افتاد، و در آنجا بقول برخی مسموماً از جهان رفت.

اگر چه روش ابو حنیفه در فقه حدیث و استخراج احکام ازان و عمل برای و قیاس همان نیست که علمای جعفری و اثنا عشری دارند، ولی عقیدت علمای حنفی - مخصوصاً در بلخ - با قوه علم امیر المؤمنین علی و آل او بدرجه ایست که همواره امامان و رجال این دودمان شریف را محترم و مبجل داشته اند و حتی در مدرسه فقهای بلخ چنین روایات هم مسموع بود:

" ابو جعفر محمد هندوانی راوی حدیث و فقیه معروف حنفی که او را " ابوحنیفه صغیر " گفتندی (متوفا ۳۶۲ هـ) وی بحد اجتهاد و تقلید قضای بلخ رسیده بود و ازو حکایت کنند که در اول حال که بتعلم مشغول شد از قلت فهم عظیم زحمت میدید، شبی امیرالمؤمنین علی (رض) را به خواب دید که هر دو انگشت مبارک خویشرا در دهان ابو جعفر در آورد و تا بحنک رسانید، و آنگاه دعا گفت، ابو جعفر میگوید که سال نگشته بود که، تم لی ماتم یعنی بزبور علم محلی گشتم (فضایل ۳۶۳).

ابو اسحاق محمد بن ابراهیم مستملی از محدثان قدیم بلخ است که مستملی محدث بزرگ محمد بن یوسف فریابی و شریک در و مصاحب محمد بن اسماعیل صاحب صحیح بخاری بود، وی چهارده دفتر معجم الکبیر علمای بلخ را تالیف کرده است. (فضایل ۱۸۸).

در خراسان و بلاد معموران خانواده های سادات حسینی و علوی در کمال احترام و جلال میزیستند و در امور سیاست و قضا و فقه و نشر علم و دانش اسلامی دستی داشتند برای مثال خانواده رواس و نقباء بلخ از اولاد ابو عبدالله اعرج یکی از اسباط علی ابن ابی طالب بوده اند، که بقول ناصرالدین سمرقندی مؤلف تاریخ بلخ خاندانی بزرگ و نسبتی عالی داشتند و امام اجل اشرف سیدالسادات محمد بن حسین حسینی ضیاء الدین صدرالطالبیه ازین خاندان مدتی رئیس بلخ بود (متوفا ۲۳۷ هـ) و پسرش محمد نیز رئیس خراسان و نقیب النقباء لقب جلال آل محمد داشت، و برادر دیگرش تاج الدین حسن هم رئیس خراسان و صدر آل رسول الله بود و خود امام اجل محمد بن حسین پدر ایشان احادیث زیادی روایت کرده است (فضایل بلخ ۴۲۴/۴۲۵) همچنین از سادات شریف بلخ محمد بن حسن نعماً الله را نام توان برد که شیخ صدوق ابن بابویه پیش از (۲۸۱ هـ) او را در بلخ دیده و به خواهش او یکی از کتب اربعه اصول شیعیه " من لایحضره الفقیه " را نوشته بود. (بروکلمن ۳/۳۴۵).

بستگی مدرسه حدیث و فقه بلخ، با آل محمد عین از قرن دوم و اوقات حیات امام ابو حنیفه است بدین معنی که مقاتل بن سلیمان مفسر و محدث فقیه مشهور بلخی همواره مناقب و محامد ابوحنیفه گفتی (فضایل ۱۰۶) در حالیکه همین شخص بقول شیخ طوسی و محم بن عمر کشتی از اصحاب امام محمد باقر بود، و صاحب الذریعه گوید: " عده الشیخ فی رجاله من اصحاب الباقر و الصادق علیهما السلام " (۳۱۵/۴) و استاد او در حدیث فقیه مکه

عطا بن ابی رباح از اصحاب علی (رض) بود. خلاصاً الاقوال قسم ۲.

قرن سوم اسلامی اوقات عروج و شیوع تام تسنن و مذهب حنفی در خراسان است، زیرا سلاطین سامانی و غزنوی و سلجوقی و اکثر رجال این عصر پیروان سرسخت تسنن و تحنیف بودند، و یک مرکز تمام این فعالیت های فکری و تشکیل و ترتیب فقه حنفی بلخ بود، چون شیخ طوسی ۲۳ سال نخستین زندگانی و ایام ربیعان شباب را در خراسان، پس منشاء فکر و تفقه او نیز درینجاست، و حتماً در فقه و کلام و کتب احادیث حنفیان بلخ و خراسان مطالعات داشتند، و همین معلومات خراسانی را در بغداد از مخضر شیخ مفید و سید مرتضی تکمیل کرده اند، و هم میبینیم که محمد بن عمر بن عبدالعزیز کثی در حدود (۳۴۰ هـ) و استاد او محمد بن مسعود عیاشی (حدود ۳۲۰ هـ) هر دو از کبار فقهان و محدثان امانیه در مکتب دیگر مربوط بلخ یعنی سمرقند زیسته، و از اهالی آنجا بودند، که کتاب معرفاً اخبار رجال کثی و دو صد جلد مؤلفات عیاشی، از منابع خراسانی فقه و احادیث امامیان قدیم در خراسان شمرده میشود. و یکی از مراکز تحقیق در فقه همین بلخ بوده است. مدرسه فقهی بلخ که اساس آن بر تعلیم امام ابو حنیفه (رح) و اصحاب او گذاشته شده است، به قوه علم امیرالمؤمنین علی (رض) و ائمه آل محمد (ص) پیوستگی دارد.

بنا برین دودمانها و رجال آل محمد در سرتاسر خراسان همواره در کمال عزت و احترام زیسته اند، و مراقب ایشان هم در بلخ و هرات و دیگر بلاد تاکنون مطاف مردم است، و حتی بر بناء مرقد یحیی بن زید بن علی بن امام حسین که در ارغوی جوزجان بلخ در سنه (۱۲۵ هـ) بدست سلم بن اخوز گشته شد، بناء و کتیبه موجود است، که با بنیه عصر غزنویان میماند، و بر آن نام جمعی از شیعیان اهل بیت دیده میشود. در حالیکه این جای در کانون حنفیان بلخ واقع بوده و بنا بر احترام این شخصیت مظلوم آل محمد، تاکنون آن را بر همان حالت قدیم احترام باقی مانده اند و همچنین مرقد عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار بن ابوطالب مقتول (۱۲۹ هـ) در کمال تجلیل و احترام تاکنون هم در هرات مطاف عامه است، و در سنه (۷۰۶ هـ) ملک غیاث الدین محمد کرت پادشاه هرات بر آن بناء و گنبدی ساخته است. مدرسه فقهی بلخ و حنفیه خراسان در نصف اول قرن پنجم قرار تقسیم ادوار فقه حنفی در دوره سوم "اجتهاد در مسائل" واقع بود، و دوره اجتهاد در مذهب را سپری کرده بود، و از طرف متقدمان علماء اهل سنت در دوره اول و دوم فقه کتابهای نوشته شده است مانند اختلاف الصحابه امام ابو حنیفه (رض) و اختلاف ابی حنیفه و ابن ابی لیلی از قاضی ابو یوسف و اختلاف یعقوب و ز فراز محمد بن شجاع بلخی و اختلاف الفقهاء عاماً از احمد بن محمد طحاوی متوفی (۳۲۱ هـ) «۱» که درین کتب علماء حنفیه در مدرسه بلخ و دیگر بلاد اسلامی مذهب حنفی یا مذاهب اربعه را در قید خلاف در نظر داشته اند و کتب الرضا فی اختلاف العلماء تألیف احمد بن محمد غزنوی (متوفی ۳۹۵ هـ) و "زیداً الاحکام فی اختلاف الائمة" تألیف عمر بن اسحاق غزنوی از اکابر علماء احناف (۷۰۴/۷۷۳ هـ) ازین قبیل است و کتاب دیگر "الغرا المنیفاً فی ترجیح مذهب ابی حنیفه" در ترجیح مذهب خود هم دارد (الواید البیهه ۱۴۸) و ازین اهتمام خاص علماء بلخ و غزنه بترتیب و ترویج فقه ظاهر می آید.

تصوف در مدرسه بلخ:

یکی از خصایص مدرسه فقهی بلخ و رجال منسوب به آن در خراسان، این است که از همان آغاز قرن دوم اکثر علماء بلخ از مفسران و محدثان و فقیهان از طبقه زاهدان و ناسکان اسلامی بوده و بنا برین با مکاتب

تصوف در بغداد و خراسان ربطی داشته اند. در جمله ۷۰ نفر مشایخ بلخ که صفی الدین واعظی بلخی در حدود (۶۱۰ هـ) در کتاب فضایل بلخ ذکر کرده، اکثر آن فقیها معتبد زاهدی اند که در عصر خود به مکاتب مروجۀ زهد و تنسک و تصوف هم پیوندی دارند، و حتی متقدمان این طایفه مانند ابراهیم بن ادهم بلخی و شقیق بن ابراهیم بلخی و حاتم بن اصم بلخی و احمد خضرویه بلخی و محمد وراق ترمذی - در زمانی که هنوز مکاتب تصوف به مفاهیم بعدی خود ایجاد نشده بود از عجلۀ صوفیان قدیم بشمار آمده اند، که در تذکر های اولیا مانند طبقات الصوفیه سلمی و انصاری هروی و حلیه الاولیاء اصفهانی و غیره جای دارند.

در طبقه های تصوف، از زمان قدیم تاکنون تمام آن - بشمول ملامتیه و اهل فتوت - سلسله تلقی و لبس خرقة و مقامات و احوال خود را به ائمه آل محمد و امیرالمؤمنین میرسانند، و بنا برین مدرسه بلخ از نظر روحی و باطنی و فیوض اشراقی به وسیله "تصوف" به ائمه بزرگ دودمان نبوت و ابستگی کامل دارد و کلا بادی اقدام مؤلفان صوفیه امام زین العابدین علی بن حسین (متوفا ۹۱ هـ) را اجل بانیان تصوف می‌شمارد (التعرف ۱۱) و همین کلا بادی و عالمان دیگر مانند ابو نعیم اصفهانی (در حلیه ۱۸۱/۳) و عطار (در تذکره ۲/۲۶۶) و ابن حجر (در صوائف محرقه ۹۹۱) بروایات صوفیان اقدم، امام محمد باقر را از بانیان تصوف شمرده اند، و حتی ابن بابویه شیخ صدوق قمی (متوفا ۳۸۱ هـ) هنگامیکه روش فتوت و لباس و مناسک آن را شرح میدهد مبداء این گونه جوان مردان صوفی مشرب را به "لافتی الاعلی" میرساند (معانی الاخبار ۹.۳).

درین مورد قول ابو نصر سراج طوسی (متوفا ۳۷۸ هـ) رابطه تصوف اهل سنت را با ائمه اطهار میرساند وی گوید: "امیرالمؤمنین علی (رض) صاحب علم لدنی بین جمیع اصحاب پیامبر، خصوصیت به فهم معانی جلیله و اشارات لطیفه و الفاظ مفرده و بیان توحید و معرفت و ایمان و علم و غیر ذلک داشت که اهل حقایق صوفیه بدان خصال شریفه تعلق و تخلق جویند (اللمع ۱۲۹_ ۱۱۷) ابن خلدون نیز مشرب صوفیه را توغل در دین و لبس خرقة بی داند که علی بحسن بصری پوشانید و عهد التزام طریقه خود را ازو گرفته بود (مقدمه ۳۲۳) و هم صاحب تعرف مبداء مواجد و مقامات صوفیه را به امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق بعد از علی و حسن و حسین علیهم السلام نسبت دهد (تعرف ۱۱) و مشایخ اقدم بلخ هم تماماً ازین مشکآل آل نبوت استناره کرده اند مانند شقیق بلخی از امام کاظم اخذ احوال طریقت کرده بود (طریق الحقایق ۲/۳۹۱) و ابراهیم ادهم بلخی بوسیله ویس قرنی بقدوه علم علی پیوندد (طبقات سلمی ۴۴۲) و احمد خضرویه از جوانمردان خراسان بود که "لافتی الاعلی" شعار ایشان بود، و هم قدیمترین عالم مفسر و محدث و زاهد بلخی ضحاک بن مزاحم (متوفا در بروقان بلخ ۱۰۵ هـ) بقول ماسینیون از پیشقدمان روش تاویل در تفسیر است که از ائمه عراق و کوفه برداشته است (رجال مشهور اسلام ۲۳).

مدرسه فکری تصوف در بلخ، باوسعت نظر و عدم تعصب و انسان دوستی خود، مانع آشوبهای افراطی ارباب تمذهب بود، چنانچه در بلخ حرکتی نظیر آنچه در کرخ بغداد روی داد (طبقات الشافعیه ۳/۵۲) دیده نشد. سهم تصوف در تصفیۀ روح و تزکیۀ عمل و تقلیل تعصب در مدرسه فکری بلخ ازین جهت محسوس است که در همین محیط فکری از شهر بلخ، مرد روشن روانی که صوفی نیکو ضمیر و صاحب‌دلی بود، بنام جلال الدین بر آمد که میگفت:

ده چراغ از حاضر آری در مکان
هر یکی باشد بصورت غیر آن
فرق نتوان کرد نور هر یکی
چون به نورش روی آری بی شکی
منبسط بودیم و یک گوهر همه
بی سر و بی پا بدیم آن سر همه
یک گهر بودیم همچون آفتاب
بی گره بودیم و صافی همچو آب
چون بصورت آمد آن نور سره
شد عدد چون سایه‌های کنگره
کنگره ویران کنید از منجنيق
تا رود فرق از میان این فریق

- ۱ - مقدمه مولوی ابو الوفاء افغانی بر اختلاف ابی حنیفه و ابن ابی لیلی به حواله جامع بیان العلم ابن عبدالبر.
- ۲ - مجله آریانا، سال ۹۱۳۴، شماره ۴، ص ۱_ ۸.



پایان